



فؤاد نجم‌الدین / پژوهشگر فرهنگ دیداری و استاد دانشگاه

مردم هر سرزمینی رؤیایی برای حال و آینده خود دارند؛ در این صفحه بر آنیم تا ویژگی‌های رؤیای مردم ایران را بشناسیم. این بار فؤاد نجم‌الدین از فقدان تصویر مشترک که لزوم ساخت رؤیاست نوشت.

۶+ | رؤیای ایرانی



رؤیای ایرانی؛ تصویری فاقد اصالت

ایرانیان تا چه اندازه مصدر تولید تخیلات و تصورات مشترک جمعی هستند؟

دانش
خبرنگار
این اتوبوس
غیر قابل فروش است

بیا بید با مثالی ملموس و آشنا آغاز کنیم؛ بیماری کووید ۱۹ که قریب به ۱۰ ماه است کل جهان و سلوک زندگی مردمان را تحت الشعاع قرار داده چه تصویری دارد؟ یک بیماری ویروسی، یعنی یک ترکیب شیمیایی آلی بسیار پیچیده که خود را در هسته سلول‌های پیکر انسانی تکثیر می‌کند و جان می‌گیرد. چه در رسانه‌های رسمی مانند شبکه‌های تلویزیونی و نشریات روزهای نخست همه‌گیری، این بیماری تقریباً تصویری جز پیکر انسان‌هایی که در گوشه‌های شهر ناگهان از حال می‌رفتند و فرومی‌افتادند نداشت. بیماری‌ای که تصویر ندارد، هویتی هم ندارد؛ آرام آرام تصاویری معمول از توپ‌هایی پزدار به رسانه‌ها راه یافت که مثلاً شبیه‌سازی مدل ویروس است. کدهای رنگی سبز و زرد و بنفش به‌جان هم افتادند و بتدریج رنگ زرشکی. بنفش پیروز میدان آمد و کد رنگی این بیماری شد. امروز دیگر هر کس می‌داند اگر بخواهد پستی در صفحه شخصی خود در اینستاگرام درباره مثلاً خبر موفقیت ساخت واکسن کرونا بنویسد، از میان انبوه تصاویر جست‌وجو شده در گوگل، کدام‌ها از چند متری داد می‌زنند که تصویر کرونا هستند.

از نظر یک پژوهشگر فرهنگ بصری، این یک تصویر برساخته رسانه‌ای برای یک مفهوم بی‌صورت و بی‌مصادق است؛ نوعی اجماع و وفاق اجتماعی درباره هویت بصری یک پدیده بی‌سرو شکل. تجربه زیسته نسل‌های حاضر شاهد چرخه تولد، زیست و حتی مرگ تصویری از این دست بوده است؛ تصویری که گاه به انتخاب طبیعی در فضاهای اشتراکی عمومی مانند شبکه‌های مجازی، گاه به تولید رسمی به دست رسانه‌های عمومی و گاه در بده‌بستان این دوناگهان بر ذهن جامعه تابانده شده و هویت و معنا یافته‌اند. امروزه اگر کسی بخواهد چیزی از جنس روح را تصور کند، چه تصویری در ذهنش پرداخته خواهد شد؟ انسانی نیمه نورانی به نور سفید رنگ، رنگ پریده و کمی مبهم؛ که نیمه شفاف است و تصویر پشت سرش را تا حدودی از خود گذر می‌دهد و احتمالاً کمر یا زانو به پایین شفافیت بیشتری دارد و گاه هم به جای راه رفتن، روی زمین می‌لغزد. تصویری دوز از یک بیماری واگیر و فراگیر چیست؟ یک مایع سبز رنگ فسفری نیمه درخشان سرد. آیا هک کردن یک سیستم امنیتی تصویر مشخصی دارد؟ بله غالباً باید اتفاقی شبیه یک بازی نوشتاری پیش برود و محتوای چهار یا شش خانه خالی آرام آرام به مثابه معماهایی حل شدنی که وقتی گرد هم می‌آیند، با صدای تأیید آمیزی چیزی شبیه یک در یا یک قلعه گشوده می‌شود و ستون‌هایی بر صفحه به نمایش در می‌آید و هکر مانند فوتبالیستی که گل زده دست‌هایش را مشت می‌کند.

این هامگی حاصل کوشش ده‌ها سال سنت سینمایی است که مفاهیم را از صورت اولیه برگرفته‌اند و به مدد بازخورد عمومی و پیشرفت تکنولوژیک، گام به گام پیش برده‌اند. بر خطا هستید اگر گمان می‌کنید که این تصاویر در یک حرکت موفق ساخته شده باشد. تصویر روح از دهه ۸۰ میلادی تا کنون صدها بار در سینما بازسازی شده تا به این نقطه امروزی رسیده است؛ ایضاً تصویر گشوده شدن یک سیستم امنیتی اطلاعات

مجازی و مانند آن.

اکنون وقت آن است که از خود بپرسیم تجربه یک ایرانی در رؤیاپروری و تخیل و تصور چنین مفاهیمی با رؤیای مردمان دیگر نقاط جهان چقدر نزدیک یا متفاوت است؟ آیا رؤیاها و خیال پردازی‌های جمعی مختص ایرانیان وجود دارد که در میان این مردمان مشترک و با دیگر مردمان متفاوت باشد؟

درواقع پرسش به این نقطه می‌رسد که ایرانیان تا چه اندازه مصدر تولید تخیلات و تصورات مشترک جمعی برای خود و احیاناً برای دیگر مردمان هستند؟ متأسفانه اگر سنت تصویری تاریخی نگارگری و نقاشی ایرانی سده‌های پیشین را کنار بگذاریم، من هیچ نمونه بارز و قابل توجهی متعلق به دهه‌های گذشته را در ذهن ندارم که چنین ویژگی‌هایی داشته باشد. نه تصویری از باورهای اساطیری و پیشاتاریخی، نه تصویری از جنس علمی تخیلی، نه تصویری طنز و موازی و جایگزین جهان حاضر و نه تصویری از آینده متصور...

هیچ تصویر اصیل شاخصی در یاد ندارم که محصول تخیل و تصور و رؤیاپردازی مشترک ایرانیان باشد. از آن نگران‌کننده‌تر، در حوزه ادبیات و اساساً هر نوع حوزه تولید متنی دیگری نیز چنین مصادیقی نمی‌یابم و تصور می‌کنم این فقدان تصویر مشترک به غایت نگران‌کننده و بازتاب فقدان‌های بزرگ تری باشد.

می‌دانید که طراحان در تعاریف مختلف مفاهیم طراحی و حتی نام‌گذاری آن به «طراحی» یا «دیزاین» اختلاف نظرهای اساسی و پرتنشی دارند؛ اما یکی از مورد وفاق‌ترین مفاهیمی که غالباً روی آن بحثی شکل نمی‌گیرد، تعریف بلندپروازانه زیر است:

«کوشش برای تحقق بخشیدن به یک وضعیت متصور مطلوب»
همه پیچیدگی‌های تعریف به کنار، خود مفهوم «وضعیت متصور» نسبت معناداری با مفهوم رؤیا و رؤیاها‌های جمعی برقرار خواهد کرد؛ به این معنی که اگر بپذیریم که فرآیند طراحی شامل یک تصور اولیه ارادی و آگاهانه از یک صورت نهایی برای یک شیء، یک ترکیب، یک رخداد، یک فرآیند یا مانند آن باشد، این تصور اولیه با بخش ارادی مفهوم «رؤیا» همپوشانی و نزدیکی و محتملاً مبانی مشترک دارد.

هنگامی که به مصادیق این نقطه اشتراک می‌رسیم، نگرانی‌های حاصل از فقدان تخیل صورت جدی‌تری می‌یابد. از نخستین بارها که در رسانه‌ها خبر طراحی خودروی خورشیدی ایرانی مطرح شد؛ نخستین بار که خبر رتبه تیم روایتیک ایران در مسابقات مختلف منتشر شد؛ نخستین بارها که دستگاه‌ها و نوآوری‌های مختلف توسط ایرانیان ساخته شد. تصویری که از این رویدادها در ذهن دارم، کیت‌های بی‌نظم و لخت و عریان و کابل‌های درهم‌تافته چندین رنگ کج سلیقه است که به دشواری خودشان را به چهار چرخ بی‌ربط و نسبت متصل کرده و به التماس به دنبال یافتن هویتی مشترک می‌گردند. دقیقاً مانند غزالی که دسته شکار چپان به چنگش آورده؛ زنده زنده از اندامش گاز می‌زنند و هنوز روی چهار دست و پا نیمچه فراری می‌کند و با چشم پی

خانواده‌اش می‌گردد. خبرنگاران‌کننده برای پژوهشگر فرهنگ دیداری این است که این غزال اساساً هیچ نگرانی از درهم ریختن نظم خیالی پیکر خود ندارد؛ شاید اصلاً متوجه چنین مفهومی نیست یا هرگز باور به ضرورت آن نداشته است. این واقعاً نگران‌کننده است که جمعی دانشمند و مخترع گرد هم آمده‌اند؛ یک فرآیند بسیار پیچیده از طراحی را از سر گذرانده‌اند؛ اما هرگز برای آن وضعیت متصور مطلوبی که در ذهن داشته‌اند، تصویری نداشته‌اند و نهایتاً روز آخر به این نتیجه رسیده‌اند که یک چسب زخم یا برچسب با نقش لوگوی دانشگاه حامی یا نام گروه، پیکر یا تصویر نهایی را سر و شکلی خواهد بخشید.

این دست فقدان‌ها نمونه‌های فراوانی از فکرنشدگی و خام‌ذهنی در زندگی روزمره بسیاری از ایرانیان دارد. پوشش، رفتار، حالات، ساخت‌ها، خدمات و هر ساحتی را پیش چشم خود بگذارید، فراوان مواردی را هم‌مصادق با این مسأله خواهید یافت.

روشن است که ریشه این ضعف و فقدان را باید در یک نظام مفصل آموزشی جست‌وجو کرد که با وجود ادعای نوشدن سال به سال، از ورود به برخی حوزه‌های عمده حذر دارد؛ با وجود عناوین پرطمطراق در کتاب‌ها و دروس دوران تحصیلات عمومی، به نظر می‌رسد کوچک‌ترین تلاش معناداری در جهت آموزش و تقویت فرهنگ بصری و تفکر طراحانه در سطح عمومی جامعه صورت نمی‌گیرد. صورت نمی‌گیرد زیرا عواملان آموزش نیز خود بخشی از همین جامعه بی‌تصویر هستند و با کتاب و بی‌کتاب، خود از این فقدان رنج مضاعف می‌برند؛ هم نمی‌شناسند و هم نمی‌دانند که نمی‌شناسند.

ریشه‌های مشترک این فقر جمعی تصویر را می‌توان در چند مورد جمع‌بندی کرد:

۱. ایرانیان غالباً با وجود ابراز علاقه قلبی و شفاهی، چندان انس و آشنایی با سنت تصویری تاریخی خود ندارند که این نکته را می‌توان هم در عدم تمایل نظام آموزشی به ورود به چنین مسأله‌ای جست‌وجو کرد و هم در بی‌توجهی فرهنگ عمومی به شناخت و مصرف تصویر.
 ۲. فرآیند تولید تصویر هیچ گاه توجه و رسمیت کافی برای آموزش به نسل‌های شهروندان جوان نداشته و جز در سال‌های اولیه آموزش عمومی که آن هم وجه دست‌ورزی و مهارت‌آموزی در آن غالب است، جایگاه چندانی برای آموزش تولید تصویر دیده نشده است.
 ۳. تفکر طراحی، به مثابه شیوه‌ای خاص و بسیار ضروری در حل مسأله چندان در نظام آموزشی در دوره‌های عمومی به دانش‌آموزان منتقل نمی‌شود.
 ۴. رسانه‌ها و در دنبال آن هنرمندان نیز چندان در «تولید تصاویر اصیل» همت و جدیت ندارند و هر چه می‌گذرد نیز اراده کمتری در توسعه این حوزه به چشم می‌خورد.
- همه این سخنان و صورت‌بندی‌ها نهایتاً در یک جمله قابل تجمیع است: ما مردمانی هستیم با رؤیاهایی فاقد تصویر اصیل.